



# هذر

دیدنی‌ها را بازگو نمی‌کند  
بلکه آنچه را دیدنی نیست  
قابل دیدن می‌کند

• محسن وزیری مقدم

آنچه در پی می‌آید

متن سخنرانی استاد محسن وزیری مقدم است که به دعوت دانشکده تماشای دانشگاه یزد در آبان ماه ۷۹ ایراد گردید.

روز اول آبان جاری برای تماشای نمایشگاه آثار گرافیکی خوان میرو هنرمند اسپانیایی به موزه هنرهای معاصر تهران رفتم و حادثه غیرمنتظره‌ای سبب شد تا من امروز به میان شما بیایم و با شما سخن بگویم.

نمایشگاه در حضور دولتمردان و اساتید هنرپایتخت و با نواختن سرود ملی دو کشور افتتاح شد. من که با این گونه تشریفات بویژه در مورد گشایش نمایشگاه آشنایی نداشتم زیر لب با خود گفتم کاش میرو زنده بود و می‌دید چه مراسمی برایش در نظر گرفته‌اند. آقایی که بعداً خودشان را معرفی کردند از این جمله من به خنده درآمد و پس از چند دقیقه گفتگواز من دعوت کردند که به شهر یزد بیایم و در محفل شما هنر دوستان و هنرمندان گفتگویی داشته باشم. این دعوت غیرمنتظره مرا به تعجب انداخت ولی لحن گفتار ایشان آنچنان پاک و صمیمانه بود که نتوانستم پیشنهاد او را نپذیرم. از من خواستند تا موضوعی را برای سخنرانی اعلام کنم و من که از تماشای آن آثار سرمست شده بودم ناگهان بخاطر من رسید تا درباره چگونگی پیدایش پنداره ذهنی یا نطفه هنر در مغز هنرمند با شما سخن بگویم. و البته انتخاب این عنوان در رابطه با آثار «میرو» بی‌مناسبت نبود.

در واقع «خوان میرو» و «پل کلی» در زمره هنرمندان انگشت شماری هستند که جهانی

ناشناخته و ناب را در برابر چشمان ما قرار می‌دهند. این دو هنرمند به فضائی دور از دسترس همگان دست یافته‌اند و پنداره‌های ذهنی زیبا و بی‌نظیری را آفریده‌اند که در مرز طبیعت‌گرایی و انتزاع نوسان دارند.

میرو و کلی کودکان اندیشمندی هستند که با بهره‌گیری از برداشت‌ها، تخیلات و احساسات کودکانه، نگاره‌هایی منطقی، زیبا و تکان‌دهنده آفریده‌اند. نطفه پیدایش این نگاره‌ها در فاصله بین کیهان‌ها شکل گرفته و از ابتدایی‌ترین تماس انسان با طبیعت تغذیه نموده و پس از گذر نمودن از صافی روان، از ذهن آنها تراوش نموده و قابل دیدن شده‌اند. پنداره از کلمه پنداشتن مشتق گردیده و این بدان معناست که هنرمند جهان را آنگونه که می‌پندارد بیان می‌کند نه بدانگونه که همگان می‌بینند.

نطفه این پنداره که فضای آهنگسازی و شعر و شاعری را نیز شامل می‌شود در نقطه‌ای دور دست و گاه غیرقابل دسترسی تکوین می‌یابد سپس دوران رشد خود را در مغز هنرمند می‌گذراند، با جسم و جان او عجین می‌شود و سرانجام پا به عرصه وجود می‌گذارد. باید به آن نقطه رسید، باید خودمان را برای درک و دریافت این موهبت آماده سازیم. حافظ می‌گوید:

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند  
اینهمه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزداجر  
صبری است که از شاخ نباتم دادند

آری برای رسیدن به این موهبت باید با طبیعت و آنچه در آن هست آشنا و یگانه شویم،

● **میرو و کلی**  
**کودکان اندیشمندی**  
**هستند که با**  
**بهره گیری از**  
**برداشت ها،**  
**تخیلات و**  
**احساسات کودکانه،**  
**نگاره هائی منطقی،**  
**زیبا و تکان دهنده**  
**آفریده اند.**

ابزارهای کار هستند، نه خود «هنر». نطفه هنر در جای دیگری شکل می گیرد باید برای دستیابی به آن تلاش نمود.

بارها به هنگام شنیدن آثار آهنگسازانی مثل موزارت، بتهوون، ماهر و ویوالدی از خود پرسیده ام این نغمه های زیبا و تکان دهنده، این فضاهای سکوت و صدا و این کیفیت روح نواز از کجا سرچشمه می گیرد؟ نقاشی، مجسمه سازی و معماری در انتزاعی ترین نوع، کم و بیش از واقعیت های عینی و از طبیعت الهام می گیرد ولی موسیقی، این پدیده متحرک و غیر قابل لمس که گاه ما را شادمان و گاه متأثر و از خود بی خود می کند از کجا سرچشمه می گیرد، نطفه الهامات آهنگسازان در کجا تکوین می یابد و از چه عاملی تغذیه می کند؟

شکی نیست که نطفه پیدایش همه هنرها در مغز هنرمند تکوین می یابد ولی چرا همه مغزها از این موهبت برخوردار نیستند؟ چرا الهه هنر در همه خانه ها را نمی گوید و چرا همه افرادی را که به گونه ای با هنر سر و کار دارند به معبد خود راه نمی دهد؟ پاسخ این سؤال چندان دشوار نیست. آن کسانی به مقام والای هنرمندی نایل می شوند که شایستگی آن را داشته باشند.

پروردگار جهان که خود بزرگترین و بی همتا ترین هنرمندان است، در هر دوران تعدادی از بندگان را که شایستگی دریافت الهامات او را داشته باشند انتخاب می کند و راز آفرینش هنرها را با آنان در میان می گذارد و مغز آنها را بارور می سازد. خداوند، همانگونه که با برگزیدن افرادی مثل زرتشت، موسی،

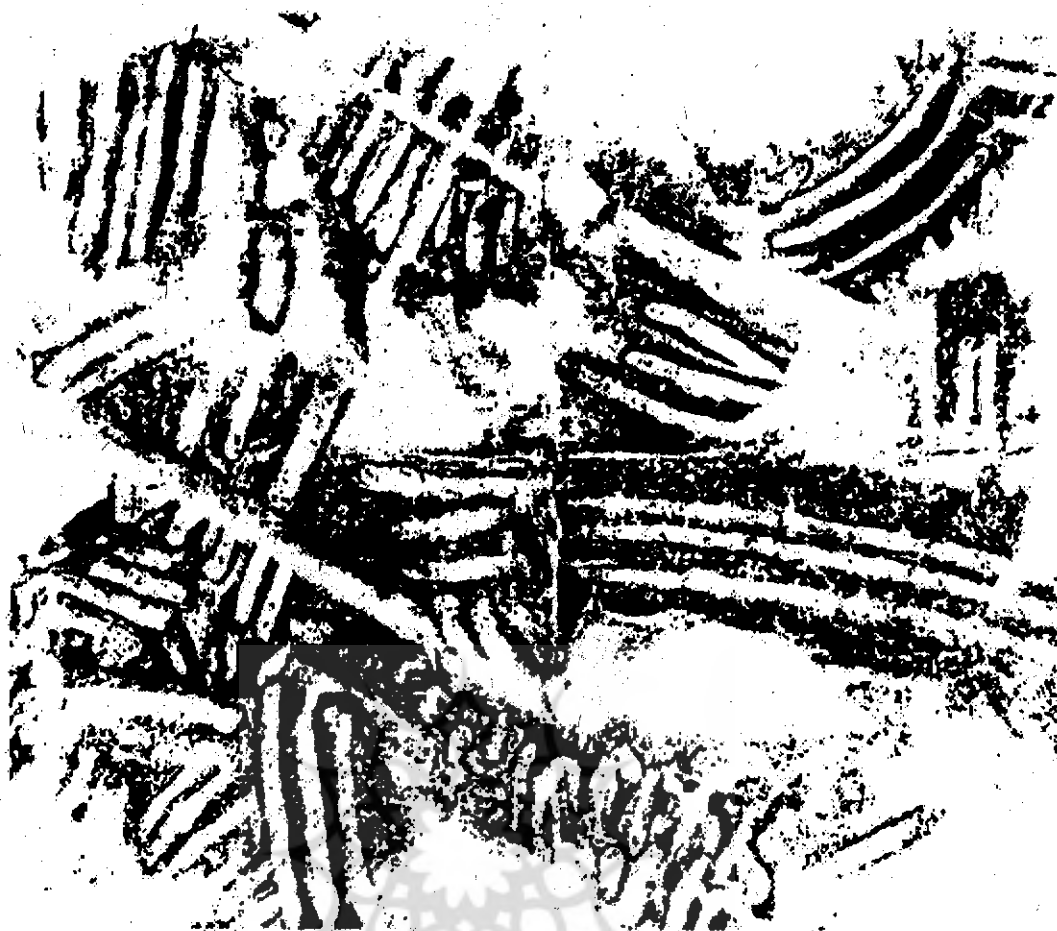
باید ساختار درونی و برونی همه عناصر را بشناسیم، به عظمت جهان و زیبایی های آن پی ببریم، با آفریننده این همه شگفتی ها، فرم ها، رنگ ها، تاریکی ها، روشنایی ها، عشق بورزیم و خودمان را در وجود او مستحیل سازیم. باید به مرحله ای برسیم که تار و پود وجودمان از درک این هماهنگی عظیم و این نظم بی کران به لرزه درآید و نیروی سحرآمیزی که همه عناصر را در کیهان ها در روی زمین و در بین ستارگان بهم پیوند داده، اشک شوق از دیدگانمان جاری سازد. آنگاه شاید معجزه ای رخ دهد تا نطفه آفرینندگی در اندیشه ما راه یابد و ما نیز بتوانیم پدیده ای به موازات آفرینش طبیعت بیافرینیم.

هنرجوئی که شیوه های آفرینندگی طبیعت را سرمشق قرار می دهد، دیگر به نسخه برداری و تقلید از ظواهر قناعت نمی کند بلکه با سرسپردگی و نفی خویشتن خود در راه شناخت واقعیات گام می نهد و با پشت پا زدن به محفوظات قبلی همچون شاگردی که برای فراگرفتن فن قدم به کارگاه استاد می گذارد به اندیشه و ادراک خود فرصت می دهد تا از راه شناخت و هماهنگ شدن با این خزانه سرشار از رازها و شگفتی ها، سترون شود و فرزندی به جهان عرضه کند که نام آن را «هنر» می گذاریم.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

هنرمندی که از این زاویه به آفرینندگی می پردازد با چشمان اندیشمند به درون واقعیات نگاه می کند. در قلب آفرینش نفوذ می کند، برداشت های او را با خاطره ها و حافظه موروثی تلفیق می کند، همه این فعل و انفعالات را در کارگاه ذهن تجزیه و تحلیل می کند و به هنگام خلق اثر، پشت به طبیعت می کند و عصاره آنچه که در ذهنش بارور شده را به روی بوم منتقل می نماید. شکی نیست که برای آفرینش یک اثر هنری زنده، علاوه بر آنچه که اشاره شده باید با شیوه های گوناگون بیان تجسمی آشنا شده باشیم، باید با عملکرد واسطه های تجسمی یعنی، خط، سطح، رنگ، رنگمایه، ریتم، فضا و غیره آشنا شده باشیم و آنها را به خوبی آموخته باشیم ولی باید بخاطر داشته باشیم که این واسطه ها فقط



با دنیای دور ویرش از خود واکنش نشان می‌دهد و اگر کاغذ و قلم به او بدهید شکل‌های نقش می‌کند که در نگاه اول بی‌معنی به نظر می‌آیند در حالیکه سرشار از زیبایی کودکانه و مفاهیم ناشناخته هستند. روانکاری جدید با بررسی همین خط خطی‌ها به کیفیات روانی و استعداد‌های ذاتی کودک پی می‌برد. این شکل‌ها و خط خطی‌های کودکان در سنین بلوغ شکل دیگری می‌یابند. سلول‌های مغز رشد می‌یابد و کودک دیروز جهان اطرافش را به گونه دیگری می‌بیند. او سعی می‌کند طبیعت را چنانکه می‌بیند تجسم دهد و از اینکه توانایی آن را ندارد رنج می‌برد.

در این مرحله راهنمایی صحیح و وسعت دادن به افق اندیشه نقش مهمی را در پروراندن نطفه هنر در مغز هنرجو ایفا می‌کند. در مدارس پیشرفته جهان با به پای آموزش طراحی از اجسام، هنرجویان را وادار می‌سازند تا با اشیاء و مواد گوناگون ترکیباتی بوجود آورند که در

عیسی و حضرت محمد (ص) پیامش را به جهانیان ابلاغ نمود با برگزیدن افرادی مانند «فیدیا»، «میکلائولو»، «برامانته»، «موزارت»، «بتهوون» و صدها نابغه دیگر، دریچه‌هایی از زیبایی ملکوتی را در قالب انواع هنرها، به روی جهانیان می‌گشاید تا اندکی از یکنواختی زندگی و دردهای زمینی آنها بکاهد. ولی همانطور که گفتم، برای رسیدن به این مقام باید شایستگی داشته باشیم، باید از خود گذشته‌گی نشان دهیم، به القاب و عناوینی که امروزه در کشور ما بطور سیل‌الله تقدیم نقاشان می‌شود دلخوش نکنیم بلکه صادقانه در راه فرا گرفتن الفبای هنر گام به نهیم، روح خود را پالایش دهیم و به مقامی برسیم که الهه هنر بروی ما لبخند بزند و نشان هنرمند راستین را به ما ارزانی دارد.

اکنون نطفه پیدایش اثر هنری (پدیده جسمی) را از نخستین دوران کودکی پی‌گیری می‌کنیم. کودکی که به دنیا می‌آید در نخستین برخورد



● هنرمند را  
می توان به  
درختی تشبیه کرد  
که ریشه های خود را  
باق زمین فرو می کند  
شاخه ها و برگهای آن  
از آفتاب و هوا  
بهره می گیرد.

هنرجو بیدارنمائی و روشی را در آموزش اتخاذ نمائیم که نیروهای ابداع و فی البداهگی دوران کودکی هنرجو از یکسو و عقل و منطق دوران بلوغ از سوی دیگر، دست بدست هم بدهند و موجود تازه ای را به وجود آورند.

باید بین عقل و احساس پلی ایجاد نمود. تخیلات دوران کودکی را نباید به دور انداخت. حافظه موروثی را نباید نادیده گرفت. زیرا همین ها هستند که پایه پای آموزش هنر، نیروی آفرینندگی را در ذهن هنرجو تقویت می کنند. باید هنرجو را با شگفتی های طبیعت، بانحوه شکل گیری عناصر و هماهنگی رنگ و فرم که در ساختار همه اجسام وجود دارد آشنا ساخت. «هل کلی» به یکی از اساتید نقاشی توصیه نمود: کلاس نقاشی را در بیرون از کارگاه، در هوای آزاد برپا کن، در کنار جویبارها، زیر سایه درختان و بوته های گل، بگذار تا شاگردانت به تجربه دریابند که جریان آب نهرها چه شکلی دارد، شاخه های درختان به چه شکلی در فضا پخش شده اند، پروانه چگونه بال های خود را باز می کند و پرندگان چگونه در هوا پرواز می کنند. آنگاه آنها هم همانند طبیعت، پرتنوع و شگفتی آفرین خواهند شد.

وهله نخست هیچ ارتباطی با هنر ندارد. بلکه صرفاً کیفیت ابداعی دارند. ذهن هنرجو در برخورد با مواد و اجسام به تکاپو می افتد و ذوق و استعداد هنریش رفته رفته شکوفا می شود. بازی با اجسام و ساختن اشیایی که از ترکیب کردن آنها به وجود می آید. ذهن هنرجو را به ابعاد گسترده تری سوق می دهد و نطفه آفرینش هنر را در اندیشه او بارور می سازد. مسئولیت مدارس هنری و اساتید راهنما از همین جا آغاز می شود. اگر استاد راهنما، راه و روش صحیح آموزش هنر را نداند و صرفاً برای رفع مسئولیت آموزشی، هنرجویان را به تقلید کورکورانه از ظواهر طبیعت وادار سازد و یا فرضاً سبک و روش ویژه خود را به هنرجو تحمیل نماید راه خطا را پیموده است، زیرا به این ترتیب مانع رشد نیروی آفرینندگی ذاتی هنرجو می گردد. استاد راهنما نباید هنرجو را به پیروی از اصول و قواعدی وادار سازد که خودش از روی ناآگاهی و یا به دلیل محذورات اجتماعی، سیاسی، مجبور به اجرای آن شده است.

برای بالا بردن سطح هنر باید اندیشه ها را بارور ساخت، باید نطفه آفرینندگی را در ذهن



درآورد و به پدیده هنری تزریق نمود. همانگونه که بارها گفته‌ام تجسم موضوعات ایرانی، مثل کنبدها، گلدسته‌ها، نقوش و خطوط فارسی دلیل هویت ملی پدیده تجسمی نیست هنرمندی که در زندگی فردی و اجتماعی دارای اصالت باشد اثرش نیز اصیل و با هویت خواهد بود. هویت یعنی نمایش ذات و منش هنرمند. هنرمندی که ایرانی است، اثرش نیز در هر سبک و مکتبی هویت ایرانی خواهد داشت. هنرمند را می‌توان به درختی تشبیه کرد که ریشه‌های خود را در اعماق زمین فرو می‌کند و شاخه‌ها و برگهای آن از آفتاب و هوا بهره می‌گیرد. همانگونه که درخت در رابطه با کیفیت ذاتی اش میوه‌ای به بار می‌آورد که ویژگی یا هویت آن درخت را با خود دارد. هنرمند نیز ریشه‌های خود را در عمق اجتماع و محیطی که در آن زندگانی می‌کند فرو می‌برد و پدیده‌ای می‌آفریند که خواه ناخواه شخصیت و هویت او را عیان می‌سازد. سخن را با گفتاری از هنرمند بزرگ هل کلی به پایان می‌برم و شما را بخدای سپارم:

«هنر دیدنی‌ها را بازگو نمی‌کند بلکه آنچه را دیدنی نیست قابل دیدن می‌کند»

هنرجویی که با شکل گیرهای طبیعت آشنا شد طبیعتاً سعی خواهد داشت تا چیزی (به موازات آفرینندگی طبیعت) بسازد. بنابراین به آفریدن چیزی که وجود خارجی ندارد می‌پردازد. از این پس میدان عمل او را گستره رنگ‌ها، فرم‌ها، خطوط و حرکاتی تشکیل می‌دهد که از درون طبیعت استخراج نموده است. خاطره چیزی که زمانی دیده و یا شنیده شده با آنچه از دوران کودکی در ذهن انباشته شد و با هم تلفیق می‌شوند و شکل تازه‌ای به خود می‌گیرند. این شکل‌ها با طبیعت عینی متفاوت اند ولی در عین حال جزئی از طبیعت بشمار می‌آیند. نقاش در کارگاه خود، واسطه‌های تجسمی (خط، سطح، رنگ، ضرباهنگ) را به حرکت در می‌آورد. سطوح رنگین را کنار هم می‌گذارد، فضاها را جابجا می‌کند، رنگ‌ها را متعادل می‌کند و در پی این فعل و انفعال نیروی آفرینندگی بیدار می‌شود و اندیشه‌ای که در خزانه مغز هنرمند جایگزین شده رفته رفته روی بوم ظاهر می‌شود و اثری پایه هستی می‌گذارد که هویت سازنده آن را در بر دارد زیرا از وجود او تراوش نموده است.

درباره هویت، بحثهای تندی بین هنرمندان کشور ما در گرفته است. به عقیده من هویت ملی و فرهنگی را نمی‌توان در قالب فرمولی